

عامل سوم جزم: واقع شدن در جواب طلب

چکیده

قرآن، معجزه جاوید و پدیده شگفت تاریخی است که مؤمنان به منشأ آن، که قدرت بی‌پایان دارد، تردید نکرده‌اند. به همین جهت در هر زمان و مکان به بررسی و پژوهش پیرامون آن می‌پردازند. از طرف دیگر سال‌های زیادی است که مسائل و قواعد نحوی، زبان به زبان نقل گشته و کتاب‌های نحوی قدیم قواعدی را کشف و منتقل نموده‌اند. در ادبیات معاصر پژوهش‌های زیادی انجام شده و مسائل جدیدی در ادبیات عربی بررسی شده است. این در حالی است که به چالش کشیدن موضوعات صرفی - نحوی در مقایسه با موضوعات ادبی بسیار کم بوده است. در این مقاله برآنیم تا یکی از مسائل نحوی را در باب عوامل جزم فعل مضارع مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم. در این راستا مهم‌ترین منبع برای اثبات این فرضیه آیات قرآن کریم خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: فعل مضارع، عامل جزم یک فعلی، عامل جزم دو فعلی، عامل سوم جزم، طلب.

مقدمه

سال‌های زیادی است که مسائل و قواعد نحوی، زبان به زبان نقل گشته و کتاب‌های نحوی قدیم قواعدی را کشف و منتقل نموده‌اند. از طرف دیگر قرآن معجزه جاوید و بی‌ظنیری است که زمانمند نیست و پدیده شگفت تاریخی است که مؤمنان به منشأ آن، که قدرت بی‌پایان دارد، تردید نکرده‌اند. (ویژگی‌های بلاغی بیان قرآنی، ص ۲۷)

آنچه در زبان عربی به‌عنوان عوامل جزم مطرح می‌شود و فعل مضارع را مجزوم می‌کند به دو دسته کلی تقسیم می‌گردد:

- ۱) عوامل جزم یک فعلی که چهار ادات هستند: لم، لمّا، لا نهی، لام امر (لا طلبی).
- ۲) عوامل جزم دو فعلی: اداتی که قدرت مجزوم کردن دو فعل را دارند و آن‌ها عبارت‌اند از: إن، من، ما، مهما، ای، ايان، این، إذما، حیثما و آئی. (النحو الوافی، ج ۴، ص ۳۰۴) در میان این عوامل جزم،

«ان» حرف است و بقیه اسم هستند و البته در مورد إذما که اسم است یا حرف بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد. (شرح التسهیل، ج ۳، ص ۳۸۶)

عباس حسن اداتی مانند إذا، کیف، لو و ... که متضمن معنای شرط هستند را سومین عامل جزم معرفی می‌کند. (النحو الوافی، ج ۴، ص ۳۳۱) البته دیگر نحویان، ادوات متضمن معنای شرط را همان‌طور که از نام‌گذاری آن برمی‌آید و تضمین‌کننده معنای شرط هستند جزء عوامل جزم به حساب نمی‌آورند و تنها به ذکر آن‌ها در ذیل بحث شرط و یا اعراب فعل مضارع بسنده می‌کنند.

بعد از عامل جزم، فعل شرط و جواب شرط آورده می‌شود که حالت‌های مختلفی دارند:

- ۱) فعل شرط و جواب شرط هر دو ماضی هستند مانند: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ** (اسراء/۷)
- ۲) فعل شرط و جواب شرط هر دو مضارع هستند مانند: **وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ** (بقره/۲۸۴)
- ۳) فعل شرط، ماضی و جواب شرط، مضارع است مانند: **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا نُوفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا** (هود/۱۵)
- ۴) فعل شرط، مضارع و جواب شرط، ماضی است مانند: **قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ** (یوسف/۷۷)

طرح مسأله و پیشینه تحقیق

آنچه گفته شد عواملی است که در کتاب‌های نحوی به‌عنوان عوامل جزم معرفی شده است اما در زبان عربی به جملاتی برخورد می‌کنیم که نمونه‌های آن کم نیستند و استناد نگارنده به آیات قرآن کریم است که در آن‌ها فعل، مجزوم می‌شود اما بعد از عوامل جزم یک فعلی و دوفعلی قرار نگرفته بلکه بعد از طلب واقع شده است. به نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم در این زمینه توجه نماییم:

وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ (بقره/۵۸)

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ (بقره/۱۵۲)

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ (هود/۶۴)

پاسخ اغلب نحویان و حتی علمای بلاغت در مورد عامل جزم فعل دوم در این نمونه‌ها و نمونه-های مشابه، آن است که اگر فعلی بعد از طلب واقع شود در این صورت یک فعل شرط در تقدیر است که می‌توان جزا را با آن جزم داد. (شرح شذورالذهب، ص ۳۰۷؛ شرح الرضی، ص ۲۶۵؛ مختصرالمعانی، صص ۱۴۱ و ۱۴۲) در بین منابع در دسترس، تنها ابن عقیل به چهار نظریه اشاره می‌نماید بدون آن‌که توضیحی در مورد هریک از آن‌ها ارائه دهد. وی می‌گوید:

جمهور معتقدند که عامل جزم بعد از طلب، شرط مقدر است و گروهی معتقدند عامل جزم، جمله قبل از فعل مجزوم است. این گروه خود دو دسته‌اند. دسته اول معتقدند که جمله طلب خود معنی شرط را در بردارد و مانند شبه فعل عمل می‌کند و دسته دوم که می‌گویند عامل، جمله قبل از فعل مجزوم است علت را نیابت از ادات شرط می‌دانند. گروه چهارم نیز معتقدند که عامل جزم لام امر مقدر است. (شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۱۵، پاورقی) البته گویا نویسندگان اعراب القرآن به این مسأله توجه داشته‌اند اما آن‌ها نیز هیچ توضیحی نمی‌دهند. به‌عنوان مثال در آیه ۵۸ سوره بقره: «و قُولُوا حَطَّ نَعْفَرُ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» در مورد فعل نَعْفَرُ که در جواب امر آورده شده است، می‌گویند: «نَعْفَرُ فعل مجزوم لانه جواب الطلب» (إعراب القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۸؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۹۴)

در این مقاله برآنیم تا این موضوع را بررسی کنیم که آیا فعل طلب می‌تواند فعل بعد از خود را به‌طور مستقیم مجزوم کند و یا این‌که فعل شرطی در تقدیر است. در این پژوهش در دو مبحث قواعد و معنا به بررسی این قضیه می‌پردازیم.

۱) بحث قواعد

الف - جایگاه فاء جزاء

فعل شرط و جواب شرط هر دو مجزوم هستند. هرگاه جواب شرط نتواند مجزوم گردد فاء جزا آورده می‌شود؛ به عبارت دیگر فاء جزاء در جایی آورده می‌شود که جزا صلاحیت شرط بودن را ندارد. (همع الهوامع، ج ۲، ص ۴۵۷؛ شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۴، ص ۳۱) ابن مالک نیز در مورد جایگاه فاء جزا می‌گوید: « جزا در صورتی که در غیر اصل آورده شود، اقتراش به فاء واجب است تا ارتباطش با شرط و تعلق ادات به آن‌چه که شرط به آن اقتضا دارد را برساند و آن، در زمانی است که جمله

طلبی، شرطی، اسمیه یا فعلیه^۱، ماضی مقرون به قد (لفظاً یا تقریباً) و یا مقرون به حرف نفی و یا مضارع مقرون به قد، سد/ سوف و نفی به غیر از «لا» و «لم» باشد، که در این نمونه‌ها فاء واجب الذکر است و واو یا حرف دیگری اجازه ندارد به جای آن ذکر شود و حذف آن درست نیست مگر در ضرورت.» (شرح التسهیل، ج ۳، ص ۳۹۶)

بعد از فاء جزا فعل به حالت قبل از مجزوم خود می‌آید یعنی اگر قبل از فعل مضارع عاملی برای نصب وجود داشته باشد، به صورت منصوب می‌آید و با وجود عامل جزم، مجزوم می‌شود و بدون عوامل ناصبه و جازمه به حالت مرفوع ذکر می‌گردد و این یعنی آن که فاء جزاء غیر عامل است. پس اگر فعلی بعد از فاء مجزوم شده باشد، دو احتمال وجود دارد:

۱- دلیل بر آن است که این فاء، جزا نیست مانند: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (بقره/۲۱۷) در این آیه یَرْتَدِدْ فعل شرط و لفظاً مجزوم است، فاء عاطفه و فعل یمت از این جهت مجزوم می‌باشد که به فعل شرط عطف شده است و جواب شرط از «فَأُولَئِكَ» آغاز می‌گردد.

۲- عامل دیگری باعث جزم آن شده است و این در صورتی است که فعل مضارع، مجزوم به لام امر یا نهی باشد که در این حالت فعل مضارع به صورت مجزوم می‌آید و جمله‌ای که متشکل از فعل مضارع مجزوم و فاعل آن است به عنوان جواب شرط در محل جزم قرار می‌گیرد؛ مانند: «مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ» (نساء/۶) که فعلیستَعْفِفْ خود مجزوم به لام امر است و جمله «فَلْيَسْتَعْفِفْ» جواب شرط و در محل جزم است.

اگر فعل مضارع با فاء جزاء آورده شود، رفع آن به طور مطلق واجب است چه شرط ماضی باشد چه مضارع مانند: «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» (مائده/۹۵) و «فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جن/۱۳) **ب- جایگاه فاء سبب** اگر فاء سبب بر سرفعل مضارع بیاید، آن فعل مضارع را منصوب می‌کند و این در صورتی است که قبل از فاء، نفی محض یا طلب محض^۲ آمده باشد. نفی محض مانند: «لَا يُقْضَى

۱ به شرطی که مصدر به فعل غیرمتصرف باشد.

۲ نفی محض آن است که پس از آن چیزی نیامده باشد که باعث تأویل آن به اثبات باشد یا به وسیله الانقض شده باشد مثل «ما تزال تأتينا فتحلثنا» و «ما اراك الا تقوم فتعطينا». طلب محض آن است که اسم فعل نباشد مثل «صه فأحدك» یا مصدر نباشد مثل «سكوتاً فينام الناس» یا به لفظ خبر نباشد: «رزقني الله مالا فأصدق به» (النحو الوافي، ج ۴، ص ۲۷۶)

عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» (فاطر ۳۳/۷) طلب نیز شامل ۸ مورد است: امر، نهی، دعا، استفهام، عرض، تخصیص، تمنی و ترجی (النحو الوافی، ج ۴، ص ۲۷۶؛ شرح التسهیل، ج ۳، صص ۳۵۰-۳۵۵؛ شرح ابن عقیل، ج ۲، ج ۴، صص ۱۰-۱۲)

منظور از آنچه در توضیح فاء جزا و فاء سبب گفته شده، آن است که:

در جمله‌ای که می‌گوییم: **إِنْ تَصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ** در این صورت، **تَصْبِرْ** فعل شرط و مجزوم و فاعل آن أنت مستتر و **تَتَغَلَّبْ**، جواب شرط و مجزوم و فاعل آن أنت مستتر است. اگر فاء بر سر جواب شرط بیاید، فاء جزاء خواهد بود: **إِنْ تَصْبِرْ فَتَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ** که در این صورت جمله فعلیه **تَتَغَلَّبْ** خیر است برای مبتدای محذوف **أَنْتَ** و جمله اسمیه فرضی **فَأَنْتَ تَتَغَلَّبْ** جواب شرط و در محل جزم است.

حال اگر فعل طلبی داشته باشیم مانند: **اصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ**، بر اساس آنچه گفته شد در این جمله ادات و فعل شرط مقدر است که با وجود قرینه لفظی حذف شده یعنی در اصل بوده: **اصْبِرْ إِنْ تَصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ**.

اگر چنین موردی را بپذیریم باید فایی که بر سر جواب شرط می‌آید طبق قاعده فاء جزا باشد، در حالی که فاء در جواب طلب، فاء سبب است: **اصْبِرْ فَتَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ** و اجازه نداریم شرط مقدری را در نظر بگیریم؛ بنابراین در **مثلاً اصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ**، **تَتَغَلَّبْ** جواب شرط مقدر نیست بلکه خود به علت عامل سوم جزم یعنی طلب مجزوم شده است.

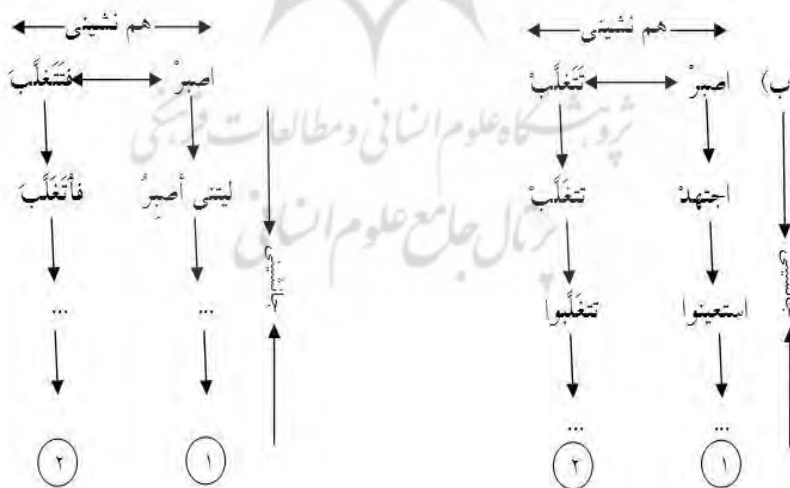
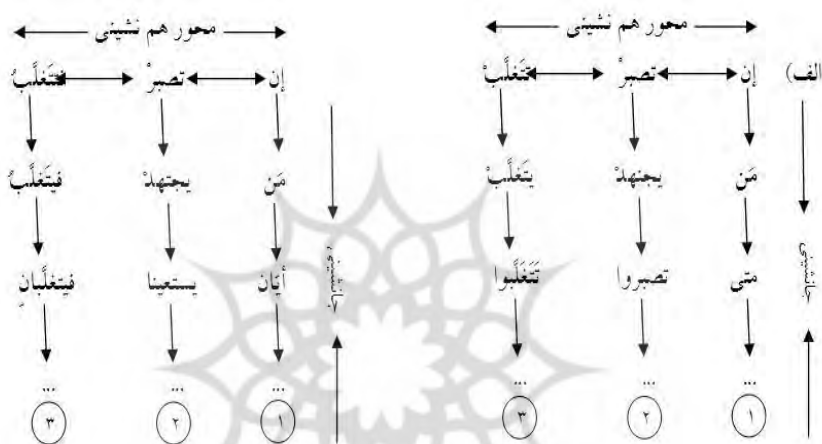
این مسأله را از طریق رابطه جانشینی و هم‌نشینی در علم زبان‌شناسی نیز می‌توان بررسی نمود: از آن جا که هر عبارت زبانی بر مبنای دو نوع رابطه هم‌نشینی و جانشینی^۱ قرار دارد، می‌توان با تجزیه و تقطیع یک عبارت، عناصر سازنده آن را تشخیص داده، به مقولات دستوری یک زبان دست یافت و سپس از روی ترتیب قرارگیری این عناصر بر روی محور هم‌نشینی قواعد ترکیبی و نحوی زبان را بدست آورد. هم چنین با استفاده از محور جانشینی و شناختن

۱ رابطه جانشینی رابطه واحدهایی است که به جای هم می‌آیند و معنی جمله را تغییر می‌دهند و رابطه هم‌نشینی رابطه واحدهایی است که همدیگر را طرد نمی‌کنند بلکه در کنار هم به کار می‌روند. (مقدمات زبان‌شناسی، صفحه ۵۳)

واژه‌هایی که می‌توانند به جای یکدیگر بیایند اجزای مقوله‌ها و طبقه‌های دستوری مختلف را تا حدودی شناسایی کرد. (مقدمات زبان شناسی، ص ۵۲) اکنون به بررسی تفاوت رابطه جانشینی و هم‌نشینی در جملات زیر می‌پردازیم:

(الف) **إِنْ تَصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ، إِنْ تَصْبِرْ فَتَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ**

(ب) **اصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ، اصْبِرْ فَتَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ**



تحلیل

در جمله «إِنْ تَصْبِرُ تَتَغَلَّبُ عَلَى الْأَعْدَاءِ» به جای این می‌توان تمامی ادوات دیگر شرط قرار گیرد که به تناسب معنا، فعل شرط و جواب آن نیز تغییر خواهند کرد. نکته آن است که به جای فعل شرط باید فعلی آورده شود که خود مجزوم یا در محل جزم باشد.

در جمله «إِنْ تَصْبِرُ فَتَتَغَلَّبُ عَلَى الْأَعْدَاءِ» بعد از فعل شرط، فاء جزا آورده شده است. بعد از فاء جزا همان طور که اشاره شد فعل به صورت قبل از مجزوم خود می‌آید و در این جا تقدیر این گونه است: «إِنْ تَصْبِرُ فَأَنْتَ تَتَغَلَّبُ عَلَى الْأَعْدَاءِ» که جمله فرضی «أَنْتَ تَتَغَلَّبُ» در محل جزم قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که گاه می‌توان با وجود شرایطی به جای فاء جزا از إذا مفاجئه استفاده نمود. فاء جزا به خاطر تناسب معنایی با جزا آورده شود زیرا معنی آن تعقیب بدون فاصله است و جزا در پی شرط می‌آید. إذا نیز به علت همین تناسب معنایی می‌تواند به جای فاء آورده شود. گرچه استعمال إذا به خاطر سنگین بودن لفظ، کمتر از استعمال فاء است. (شرح الرضی، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الفوائد الضیائیه، ج ۲، ص ۲۶۳) مانند این آیه شریفه از قرآن کریم:

وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (روم/۳۶)

پس با وجود شرایطی^۱ إذا مفاجئه در محور جانشینی می‌تواند جایگزین فاء جزا شود. نکته قابل ذکر آن که گاهی به جای ادوات شرط، اسم موصول آورده می‌شود و آن زمانی است که مبتدا سببی برای خبر و خبر متأخر باشد. در این صورت همان طور که فاء بر جواب شرط وارد می‌شود، بر سر خبر اسم موصول هم وارد می‌شود. (مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۱۹۹) مانند: «الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آل عمران/۲۱) البته علامه طبرسی (ره) فاء در این آیه را شبیه به جزا معرفی می‌نماید زیرا شبیه به فاء جزا عمل می‌کند و در جواب اسم موصول آورده شده است. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۲۰)

در جمله «اصْبِرْ تَتَغَلَّبُ عَلَى الْأَعْدَاءِ» که از دو قسمت تشکیل شده به جای فعل اول یعنی اصْبِرْ می‌تواند افعال دیگری از امر و نهی بیاید و نیز به جای تَتَغَلَّبُ می‌توان افعال دیگری نهاد. بدین ترتیب

۱ بر سر جمله اسمیه خبری مثبت می‌آید و بر سر آن جمله اسمیه نواسخ وارد نمی‌شود. (مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۱۷۸)

واژه‌های «اصبر» و «تَغَلَّبَ» با کلماتی که می‌توانند به جای آن‌ها بیایند ولی فعلاً از این جمله غایب‌اند، رابطه جانشینی دارند و این دو واژه که در کنار هم قرار گرفته‌اند، با یکدیگر رابطه هم‌نشینی دارند. در دیگر سو، «اصبرُ فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» از سه قسمت تشکیل شده است: فعل طلبی، فاء سبب و فعل مضارع منصوب.

در مورد جانشینی و هم‌نشینی این جملات با جملات فوق تفاوت‌های بنیادی وجود دارد: به جای اصبر در جمله «اصبرُ تَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» تنها فعل امر یا نهی می‌تواند بیاید که تنها با صیغه مخاطب آورده می‌شود برخلاف «ان تَصْبِرُ تَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» که صیغه کاربرد دارند؛ و همچنین به جای اصبر در جمله «اصبرُ فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» می‌توان امر، نهی، استفهام، دعا، عرض، تخصیص، تمنی و یا ترجی را به کار برد که در جمله «ان تَصْبِرُ فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» دایره جانشینی بسیار وسیع‌تر است.

در جمله «اصبرُ فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» فاء به یقین فاء سبب است که هیچ جایگزینی برای آن نیست. اگر در جمله «اصبرُ تَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» تقدیر این گونه باشد که: «اصبرُ (ان تَصْبِرُ) تَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» پس وقتی گفته می‌شود «اصبرُ فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ» باید تقدیر این گونه باشد که: «اصبرُ (ان تَصْبِرُ) فَتَغَلَّبَ عَلَى الْأَعْدَاءِ». در حالی که در نظر گرفتن این تقدیر باعث می‌شود تا ماهیت فاء تغییر یابد و چنین چیزی امکان ندارد که فاء جزا در جواب طلب بیاید؛ زیرا فاء جزا با فعل در جواب طلب هم‌سازی ندارد مانند آن که «فردا» نمی‌تواند در کنار فعل ماضی بنشیند. پس این هم‌نشینی صحیح نخواهد بود همان طور که برای فاء سبب جانشینی وجود ندارد. از این رو می‌توان با وجود رابطه هم‌نشینی و جانشینی به این مطلب دست یافت که فعل در جواب طلب، با عامل سوم جزم یعنی طلب (واقع شدن در جواب طلب) به‌طور مستقیم مجزوم شده است نه با تقدیر ادات شرط و فعل شرط.

۲) بحث معنا

الف- اختیار و اجبار

دومین بحث در اثبات اینکه خود طلب عامل جزم است، بحث معنا است. وقتی جمله‌ای با شرط گفته می‌شود در معنای شرط، اختیار وجود دارد اما در بحث طلب خاصه از طرف خداوند متعال

برای بنده اختیاری نیست. پس چگونه می‌توان در جمله‌ای که اجبار وجود دارد تقدیری را با مفهوم اختیار در نظر گرفت؟

به‌عنوان مثال در «إِنْ تَصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ» می‌گوییم اگر صبر کنی، بر دشمنان غلبه می‌کنی. ولی در بحث طلب می‌گوییم: «اصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ» صبر کن تا بر دشمنان غلبه کنی. یعنی غلبه کردن منوط به صبر کردن است. یکی از نشانه‌های اختیار در جمله شرط آن است که در ادامه جمله شرط می‌توان عنوان نمود که «إِنْ تَصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ إِنْ لَا فَلَا» یعنی اگر صبر کنی بر دشمنان غلبه می‌کنی و گرنه، نه؛ و چنین چیزی در طلب مطرح نمی‌شود.

در حدیث شریف می‌خوانیم، «صُومُوا تَصِحُّوا» (بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۲۵۵) روزه بگیرد تا سالم بمانید. صوموا فعل امر و حالت اجبار است و تصحوا نتیجه اثر است. یعنی نتیجه این اجبار (روزه گرفتن) برای خود شما است که سلامتی است. درحالی‌که اگر گفته شود: «إِنْ تَصُومُوا تَصِحُّوا» یعنی اگر روزه بگیرد سالم می‌مانید، این مفهوم برداشت می‌شود که اگر روزه نگیرید از راه‌های دیگر می‌توانید سالم بمانید و این نظر با مفهوم حدیث شریف متفاوت است؛ چراکه حدیث، یکی از علت-های روزه گرفتن را بیان می‌نماید. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

أَتُونِي أَوْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا (کهف/۹۶)

ذوالقرنین برای ساختن سد در آخرین دستور خود به زیردستانش نگفت اگر برایم مس گذاشته شده بیاورید آن را روی سد می‌ریزم بلکه دستور و فرمان داد و هیچ اختیاری برای آنان قائل نشد.

خداوند در آیاتی دیگر می‌فرماید:

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر/۶۰) بخوانید مرا تا اجابت کنم شمارا.

فَادْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ (بقره/۱۵۲) مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

فعل‌های امر «ادعوا» و «اذکروا» مجزوم در جواب طلب هستند. در این نمونه آیات نیز مفهوم مثل شرط نیست و اختیاری برای بنده وجود ندارد. شاید کسی بگوید می‌توان شرط مقدری را در نظر گرفت «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَ إِنْ لَا فَلَا» با این مفهوم که «اگر مرا بخوانید شما را استجابت می‌کنم و گرنه، نه». درحالی‌که این آیه شریفه این مفهوم را نمی‌رساند و دلیل، ادامه همین آیه است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/۶۰) «همانا کسانی که از

عبادت (ذکر یاد و نام) من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ در می‌آیند. پس ادعوا فعل امری است که مفهوم اجبار را می‌رساند زیرا کسانی که خداوند را نخوانند به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد؛ و نیز زمانی که خداوند می‌فرماید: «اَذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» (بقره/۱۵۲) در جایی دیگر به صراحت بیان می‌نماید که:

وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (طه/۱۲۴)

خداوند برای این که تکلیف آن‌ها که فرمان حق را فراموش می‌کنند نیز روشن گردد می‌فرماید: و کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت. برای فعل‌های امر «ادعوا» و «اذکروا» هیچ شرطی مقدر نیست بلکه تکلیف الهی است. زیرا اجابت در راستای خواندن و یاد شدن در راستای یادکردن است.

ب- نتیجه و اثر

دلیل دیگر در اثبات عامل جزم بودن طلب از راه معنا، بحث نتیجه است. در جمله شرطی، نتیجه حتمی نیست یعنی اگر فعل شرط داریم، جواب شرطی که می‌آید از نظر معنایی به‌طور حتم نتیجه شرط نیست. برای روشن شدن مطلب این دو مثال را با هم مقایسه می‌کنیم:

الف) اگر درس بخوانی، به تو جایزه می‌دهم. جایزه گرفتن نتیجه درس خواندن است.

ب) اگر درس نخوانی، بی سوادی.

در مثال دوم بی سوادی همان درس نخواندن است یعنی نتیجه عمل نیست.

این موضوع در مورد طلب فرق می‌کند. در طلب نتیجه باید وجود داشته باشد. یعنی یک رابطه منطقی بین فعل طلب و فعل مجزوم بعد از آن حاکم است مانند: اصْبِرْ تَتَغَلَّبْ عَلَى الْأَعْدَاءِ: صبر کن تا بر دشمنان موفق شوی.

با توجه به این نکته می‌توان یک مسأله نحوی را مورد بررسی قرار داد:

نحویان در مورد فعلی که بعد از «لَا تَلْنُ مِنَ الْأَسَدِ» می‌آید، به گونه‌های مختلفی برخورد می‌کنند. گروهی آن را مرفوع می‌دانند: «لَا تَلْنُ مِنَ الْأَسَدِ تَهْلِكُ» و گروهی دیگر آن را مجزوم: «لَا تَلْنُ مِنَ الْأَسَدِ تَسْلِمُ». البته هر دو گروه توجیه‌هایی را ارائه داده‌اند که چرا «تهلک» باید مرفوع و «تسلم» مجزوم شود درحالی که این سؤال مطرح می‌شود که چرا مانند بقیه مواردی که پس از طلب، شرط

مقدر در نظر می‌گیرند با این دو مثال برخورد نمی‌کنند. به نمونه‌هایی از گفته‌های نحویان توجه نماییم:

ابن مالک معتقد است یا کُلُّ در «لا تَدُنُّ مِنَ الْأَسَدِ يَأْكُلُكَ» بنا بر استیناف مرفوع می‌شود و جزم آن بنا بر معنی صحیح نیست؛ زیرا دوری از شیر سبب خورده شدن فرد توسط شیر نمی‌شود. پس جزم فعل جایز نیست؛ زیرا جواب شرط مخالف است. (شرح التسهیل، ج ۳، ص ۳۶۴) کسایی جزم را اجازه داده همان طور که نصب بعد از فاء را در این مورد صحیح می‌داند. (همان) سیبویه معتقد است جزم در این مورد قبیح است و اگر مرفوع شود زیبا است و اگر فاء نیز اضافه شود، نیکو می‌باشد. (الکتاب، ج ۳، ص ۷۳) منظور سیبویه از قبیح آن است که چنین موردی نزد عرب استعمال نمی‌شود.

ابن مالک در نتیجه ای که از این موضوع می‌گیرد، می‌گوید فرق بین نصب و جزم بعد از نهی این است که جزم فقط در مورد فعلی که جواب شرط مقدر باشد، جایز است و در مورد «لا تَدُنُّ مِنَ الْأَسَدِ فَتَسْلَمُ» مرفوع شدن «تسلم» را با در نظر گرفتن مبتدای مؤخر و بنا بر استیناف جایز می‌داند و می‌گوید که «تسلم» نمی‌تواند منصوب شود به این علت که نزدیکی به شیر سبب سالم ماندن نیست پس صحیح در تقدیر آن است که گفته شود: «إِنْ لَا يَكُنْ مِنْكَ دَنُو فَسَلَامَةٌ» (شرح التسهیل، ج ۳، ص ۳۶۵).

در حالی که اگر بپذیریم که طلب خود عامل جزم است و احتیاجی به در نظر گرفتن شرط مقدر ندارد و این مسأله رعایت شود که بین فعل طلب و مجزوم پس از آن، رابطه عامل و معمول حاکم است، مسأله «لا تَدُنُّ مِنَ الْأَسَدِ تَهْلِكُ» و «لا تَدُنُّ مِنَ الْأَسَدِ تَسْلَمُ» حل می‌شود. چراکه وقتی می‌گوییم «... تَهْلِكُ»، این فعل از این جهت در این عبارت مرفوع می‌شود که رابطه مسبب و مسبب در این جمله وجود ندارد و به عبارتی دیگر «تَهْلِكُ» نتیجه «لا تَدُنُّ» نیست اما در جمله «لا تَدُنُّ مِنَ الْأَسَدِ تَسْلَمُ» فعل «تسلم» مجزوم می‌شود چون مسبب و مسبب حاصل شده یعنی سالم ماندن نتیجه نزدیک نشدن به شیر است.

خداوند می‌فرماید:

وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ (بقره/۴۰)

این آیه بیان می‌کند که وفا کردن خداوند به عهدش نتیجه وفا کردن بنده به پیمانش است. پس علت مجزوم شدن اَوْفٍ رابطه سببیت است.

اما خداوند در آیه ۶۹ سوره نحل می‌فرماید:

«كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا»

در این آیه شریفه فعل یَخْرُجُ مجزوم نشده چون نتیجه فعل‌های امر قبل نیست.

ج- معنای شرط مقدر

در پی موضوع مطرح شده در قسمت (الف) و (ب) می‌توان دلیل دیگری را نیز مطرح نمود: مجزوم در جواب طلب را همیشه نمی‌توان با شرط مقدر در نظر گرفت چراکه معنا با در نظر گرفتن شرط مقدر صحیح نخواهد بود. برای اثبات این قضیه به نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم استناد نموده‌ایم. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى» (غافر/۲۶) فرعون گفت مرا بگذارید تا موسی را بکشم.

«فرعون گفت بگذارید موسی را بکشم و او پرودگارش را بخواند تا نجاتش دهد.» از این تعبیر استفاده می‌شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لاقبل بعضی از آنان به این امر استدلال می‌کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل نماید اما فرعون مغرورانه و از روی جبر و بی‌باکی می‌گوید او را می‌کشم هرآنچه بادا باد. (مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۱۰؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۷۸) غرور فرعون در این آیه نمایان است اما اگر شرط مقدر در نظر گرفته شود معنای شرط با فرعونیت فرعون تناسب نخواهد داشت.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا» (بقره/۶۹)

گفتند از پروردگارت بخواه تا برای ما روشن کند که رنگش چگونه است.

با این که موسی (ع) در پاسخ آن‌ها که گفتند چگونه گاوی است (بقره/۶۷) فرمود: خداوند می‌فرماید باید گاوی باشد که نه پیر و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد و در پایان برای این که بیش از این، مسأله را کش ندهند و یا بهانه‌تراشی نکنند فرمود: «فافعلوا ما تؤمرون» ولی

باز آن‌ها دست از لجاجت و پرگویی برداشتند و از رنگ آن سؤال کردند. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰۳)

اگر در این آیه شرط مقدر در نظر بگیریم با معنای آیه مطابقت نخواهد کرد. زیرا آن‌ها معتقد به شرط بودن این قضیه نیستند بلکه می‌خواهند بهانه تراشی کنند تا ایمان نیاورند. در پاره‌ای از موارد می‌توان شرط مقدر در نظر گرفت اما در همه موارد از جمله این آیات صادق نیست و چون یک حکم باید در همه موارد صدق کند، دلیل دیگری خواهد بود بر آن که فعل در جواب طلب به‌طور مستقیم مجزوم می‌شود یعنی بدون در نظر گرفتن شرط مقدر. از این رو طلب عامل سوم جزم است.

نتیجه

آنچه از گفته‌های نحویان به دست ما رسیده است، نتیجه سال‌ها تلاش بی‌شائبه استادان نحو قدیم است؛ اما از آنجایی که نهایت علم تنها به ذات باری تعالی می‌رسد، هر تلاشی در زمینه علم که با دلیل و برهان به حل مسائل کمک کند ارزشمند خواهد بود و چه بهتر که این دلایل از گفتار حق تعالی مستند شده باشد. این نوشتار نیز با ورود به یکی از مسائل نحوی یعنی عامل جزم سعی نمود تا با احترام به نظر بزرگان علم نحو، عامل سوم جزم فعل مضارع، یعنی قرار گرفتن بعد از طلب را با استناد به آیات قرآن کریم به‌عنوان عامل مستقل مطرح نماید که هم از طریق قواعد نحو و علم زبان شناسی و نیز از طریق معنا امکان پذیر است.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن مالک الطائنی، جمال الدین محمد. (۲۰۰۱م/۱۴۲۲ق). شرح التسهیل (تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد).

تحقیق: محمد عبدالقادر عطا. طارق فتحی السید. دارالکتب العلمیه: بیروت. ط ۱.

ابن هشام، جمال الدین عبدالله بن یوسف. (۱۹۹۶م). شرح شذور الذهب. بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى.

أسترآبادی، رضی الدین. (۱۹۷۸م). شرح الرضی علی الکافیة. تصحیح و تعلیق: یوسف حسن عمر. دارالمؤرخ العربی: جامعه قاریونس.

- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۸). مقدمات زبان شناسی. تهران: قطره.
- التفتازانی، سعدالدین. (۱۳۸۳). مختصر المعانی. چاپ هشتم، قم: دارالفکر.
- حسن، عباس. (بی تا). النحو الوافی. مصر: دارالمعارف.
- درویش، محیی‌الدین. (۱۴۱۵). اعراب القرآن و بیانه. دمشق: دارالإرشاد.
- دعاس، قاسم حمیدان. (۱۴۲۵). اعراب القرآن الکریم. دمشق: دارالمنیر، دارالفارابی.
- سیویه، ابویشر عمرو بن عثمان بن قنبر. (بی تا). الکتاب. تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون. الطبعة السادسة، بیروت: دارالتاریخ.
- السیوطی، ابوالفضل عبدالرحمن بن الکرمال ابوبکر جلال‌الدین. (۱۴۲۷م/۲۰۰۶م). همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع. تحقیق: أحمد شمس‌الدین. دارالکتب العلمیه: بیروت. ط ۲.
- الشرتونی، رشید. (۱۳۸۳). مبادئ العربیه. چاپ نهم، تهران: أساطیر.
- الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- المطعنی، عبدالعظیم ابراهیم. (۱۳۸۸). ویژگی‌های بلاغی بیان قرآنی؛ ترجمه دکتر سید حسین سیدی، تهران: سخن. چاپ اول.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۶۴). بحار الأنوار. تهران: مکتبه الإسلامیه. چاپ دوم.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب العلمیه.